# عوامل مؤثر در انتقال قدرت به ناتو از جانب آمريكاييها

دكتر سيد عبدالحميد معصومي[[1]](#footnote-1)\*

در اين اواخر ارتش آمريكا، که از نخستين روزهاي حمله به افغانستان در چهار سال پيش در آن کشور مستقر شده بود، سر رشته امور را به پيمان آتلانتيک شمالي (ناتو) تحويل داد. اكنون اين سؤال مطرح مي شود که چرا اين کار صورت گرفت و عوامل مؤثر در اين انتقال چيست؟ آيا آمريكاييها به اهداف از قبل تعيين شده دست يافتند؟ يا انگيزه‌ها و عواملي که در آغاز باعث شد آمريكاييها هزاران سرباز و مقادير قابل توجهي ادوات نظامي به اين کشور گسيل دارند، ديگر تضعيف شده و کمتر اثر گذار است؟

هرچه باشد، واقعيت اين است که، در اثر عوامل چندي، آمريكاييها دست به اين اقدام زدند. قدرت اين عوامل در حدي بود که بر عوامل محرک اشغال افغانستان برتري داشت و اوضاع را به نحو جديدي رقم زد.

به طور کلي عوامل زير را مي‌توان در اين مسئله مؤثر دانست:

 1. ناتواني نظامي آمريكاييها

هزاران سرباز آمريكايي با مقادير انبوه اسلحه و مهمات چهار سال قبل وارد افغانستان شدند به اين اميد که، در کمترين زمان، خلع سلاح عمومي صورت گيرد، سنگرهاي موجود در کوهها و تپه‌ها در هم شکسته شود و هيچ فرد مسلحي جز سربازان آمريكايي و افراد و دسته هاي همسو با آنان، در اين سرزمين عرض اندام نکند و نقاط بسيار مهم فقط در اختيار آمريكاييها باشد.

آنهايي که کمتر تعمق داشتند، بيشتر چنين فکر مي‌کردند و کار را تمام شده مي‌دانستند؛ اما گذشت زمان نشان داد آن تصورات اوليه کمتر تحقق پيدا کرد و به جاي پيروزي، آتش درگيري شعله‌ورتر شده گسترش بيشتر يافت . نه‌تنها در جنوب، بلکه در شمال و شرق و غرب و حتي پايتخت و مرکز، ناآراميها، حملات نظامي مخالفان، کاملاً به شکل بارز و شاخص مشهود گرديد. چيزي که الان شاهديم اين است که اوضاع نسبت به سالهاي 81-80 به مراتب بدتر ، وخيم‌تر و نامطمئن‌تر شده است و از جانبي هم، چون جنگهاي غربيها و آمريكاييها بر مبناي عقيده نيست، بر مبناي امتياز مادي و پول است و کشته شدن تعداد قابل توجهي از سربازان بر آمريكاييها و خانواده‌هايشان گران مي‌آمد؛ مخصوصاً که انتظار چنين وضعي را نداشتند. اين بود که طرح ديگري ريخته امور نظامي و سررشتۀ جنگها را به پيمان ناتو سپردند، براي آنكه ناتواني نيروي نظامي آمريكاييها بيشتر از اين مشخص نشود؛ به ويژه اينكه رئيس جمهورشان به کرات از افغانستان به عنوان يک کشور نمونه و الگو ياد کرده بود.

2. شريک ساختن ديگران در اين امر

آمريكاييها در عراق، در نتيجه تكروي و ناديده گرفتن سازمان ملل و كشورهاي ديگر، سخت آسيب ديدند؛ هم در صحنۀ سياسي با کاستي مداوم مواجه شدند و هم از نظر نظامي در بدترين موقعيت قرار گرفتند. خروج تدريجي کشورهاي محدودي که در عراق نيرو داشتند به انزواي نظامي ـ سياسي آمريكاييها شدت بيشتري بخشيد، آمريكاييها، با توجه به تجربۀ تلخِ عراق و اجتناب از تکرار آن در افغانستان، طرح تفويض امور را به ناتو پيش کشيدند تا پاي چندين کشور ديگر رسماً به ميان آيد و در انجام دادن اين کار سهمگين آنها هم سهمي برعهده بگيرند.

البته در افغانستان اين تجربه قبلاً انجام گرفته بود: نزديک به صد سال پيش، انگليسيها چندين بار به منظور تسلط بر افغانستان به آنجا حملۀ نظامي کردند در حالي که در آن هنگام، به تناسب امکانات آن زمان، انگليسيها قوي‌تر از امروز بودند؛ ولي در هر سه جنگ شکست خوردند و آن شکستها زبانزد خاص و عام شد. شکست مفتضحانۀ انگليس، که در يک قرن قبل اتفاق افتاد، گويا تجربه‌اي شد براي انگليسيها، تا براي مدت طولاني يکصد سال، که چهار نسل را در بر مي‌گيرد، با افغانيها از نظر نظامي مواجه نشوند. اتفاقاً مداخلات نظامي انگليسيها در افغانستان در اين صد سال اخير آشكار نبود گرچه مداخلات سياسي‌شان ، بيش از پيش، شدت گرفت.

تجربۀ گوياي ديگر، مداخلات روسها بود. تقريباً سي سال پيش نيروهاي نظامي روس، با تمام امکانات و اسلحۀ مدرن، وارد افغانستان شدند تا از حکومت طرفدار خود حمايت کنند. روسها بيش از صد هزار نظامي و تانک و توپ و هواپيماي بسياري وارد کردند. روسها همساية شمالي افغانستان بودند و از نظر حمل و نقل هم مشکلات کمتري داشتند.

هم روسها و هم جمع کثيري از مردم چنين فکر مي‌کردند که افغانستان براي هميشه در کام روسيه فرو رفت و هضم شد، مثل آنچه بسياري از مردم دربارۀ آمريكاييها و حملۀ نظامي‌شان به افغانستان فکر مي‌کردند؛ ولي گذشت زمان به نفع روسيه تمام نشد. مقاومتها گسترش يافت و شکستهاي پي در پي بر نظاميان روس وارد و نتيجه اين شد که روسها در اواخر فقط به فکر خروج از افغانستان با تلفات کمتر افتادند.

در تفويض قدرت به ناتو، اين سه تجربه (آمريكاييها در عراق، انگليس و روسيه در افغانستان) مؤثر افتاد و آمريكاييها خواستند، با همکاري همپيمانان نظامي‌شان در ناتو، امور نظامي را در افغانستان اداره کنند تا با همکاري يكديگر از تکرار تجربۀ تلخ عراق و تجارب تلخ شکست انگليسيها و روسها در افغانستان، جلوگيري به عمل آيد و آنها، مثل روسها و انگليسها با شکست نظامي مواجه نشوند.

3. تکيۀ بيشتر بر بعد نظامي در اثر شکست در بعد بازسازي

در اوايل ورود آمريكاييها به افغانستان، بازسازي مطرح بود، بازسازي در ابعاد گوناگون امنيتي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي و...

تصور مي‌کردند که در نظر داشتن ابعاد گوناگون بازسازي، و نتاتيج آن، ذائقۀ دولت و مردم را شيرين خواهد ساخت. اما، افغانستان خرابيهاي زيادي داشت. گذشته از آنکه قبلاً هم براي اين کشور کاري انجام نشده بود، با آمدن روسها و تخريبات دائم در اثر جنگ بر شدت خرابيها افزوده مي‌شد. اين روند بيشتر از دو دهه به طول انجاميد؛ کمتر مدرسۀ آسيب نديده‌اي به چشم مي‌خورد و کمتر مزرعه‌اي آباد مانده بود. در بعضي از شهرها، کمتر خانه‌اي بدون آثار ناشي از اصابت گلوله و توپ ديده مي شد. کمتر جاده‌اي سالم مانده بود. آثار ويراني در همه جا قابل ديدن بود.

از طرف ديگر، آمريكاييها در عراق از نظر اقتصادي هم ضربه خوردند و تصورات اوليۀ تصاحب نفت و درآمدهاي کلان به وقوع نپيوست. گر چه در بازسازي افغانستان سعي بر اين بود که از همه يا لااقل اکثر کشورهاي دنيا کمک گرفته شود ولي باز هم قسمتي از هزينه‌ها را بايد آمريكا مي‌پرداخت که با توجه به هزينه‌هاي سنگين جنگ عراق، هزينه‌ها آن طوري که بايد تأمين نشد و بازسازي روند بسيار کُِند و آهسته‌اي به خود گرفت و در برخي موارد متوقف شد.

آمريكاييها متوجه شدند كه در ابعاد نظامي، فرهنگي، اقتصادي و... با رکود، سستي و ضعف مواجه خواهند شد. از ميان ابعاد گوناگون، بعد نظامي را برگزيدند. امور را به ناتو واگذار و خود نيز، تحت مديريت آن پيمان نظامي، بر حضور نظامي خود ادامه دادند پس يک عامل مهم در واگذاري امور به ناتو نجات جبهه نظامي بود. از ميان جبهه‌هاي فرهنگي و اقتصادي و ... چون براي آمريكاييان امور نظامي و در اختيار داشتن کليدهاي امنيتي از اهميت بيشتري برخوردار بود، در جهت تقويت امور نظامي با واگذاري آن به ناتو سعي تمام نمودند. دليل عمدۀ اين واگذاري امور به ناتو مي‌تواند ضعف و ناتواني در بازسازي باشد؛ چون مردم ديدند در اين چند سال تسلط آمريكاييها کار چنداني براي بازسازي، تجارت، زراعت، اقتصاد، فرهنگ و دانشگاه صورت نگرفته. البته براي مردم بازسازي مهم بود و هست؛ ولي براي آمريكاييها انتخاب چيز ديگر بود؛ همان که در تفويض قدرت به ناتو به چشم مي‌خورد.

4. عكس‌العمل در برابر مردم و آراء مردم افغانستان

در بدو امر چنين تصور مي شد که افغانستان تحت سلطۀ آمريكاييها، در همۀ جهات، از آمريكا الگو خواهد گرفت. پيش‌بيني مي‌شد که مردم به کسي رأي مي‌دهند که محبوب آمريكاييان باشد، کسي را بر کرسيهاي مجلس و لويه جرگه مي‌نشانند كه به آمريكاييها تقرب و علاقه داشته باشد. برخلاف انتظار، هم در لويه جرگه و هم در انتخابات مجلس، آنچه مردم به آن رأي دادند، چنين نبود. در لويه جرگه عبارت جمهوري اسلامي افغانستان با قيام همگان به تصويب رسيد، که سفير وقت آمريكا در کابل از اين تصويب به شدت ناراحت شد.

در پيشنهاد اقامت دراز مدت آمريكاييها در افغانستان از سوي مجلس و نمايندگان، موجباتي است که عكس‌العمل آمريكاييها را به شکل دعوت از ناتو همراه داشت.

در اوايل چنين فکر مي‌کردند که در افغانستان تحت سلطۀ آمريكاييها، تمام منتخبات مردم و منتخبات مجلس هماهنگ و همسو با تمايلات و خواسته‌هاي آمريكاييها خواهد بود که در عمل چنين نشد. نمايندگان داراي اهداف اسلامي به مجالس شورا و سنا راه يافتند و مصوبات آنها، در خيلي از موارد، چندان از جانب آمريكاييها مورد پسند قرار نمي‌گيرد.

بنابراين، وقتي آمريكاييها راه نفوذ اجتماعي، فکري و سياسي را در افغانستان چندان هموار نمي‌بينند، به راه تسلط عمدتاً از طريق نظامي بيشتر توجه مي‌کنند؛ و اين مهم نيز فقط از طريق ناتو، گسترش ناتو و سپردن امور به مسئولان ناتو ميسر است که آمريكاييها دقيقاً همين کار را انجام دادند.

5. اوضاع و موقعيتهاي كشورهاي همسايه

يکي از عوامل مهم در سپردن اختيارات نظامي به ناتو اين است که اوضاع موجود در منطقه تغيير کرده و طبق نظر آمريكاييها برنامه‌ريزي بيشتري را مي‌طلبد؛ و اين برنامه‌ريزي عمدتاً بايد نظامي باشد.

يكي از ثمرات اين اوضاع جديد تقويت علمي و پيشرفت دانش هسته‌اي در ايران بود که به شدت خارجيها مخصوصاً آمريكاييها را تکان داد و ناراحت ساخت؛ زيرا آمريكاييها و ابرقدرتها ادامۀ سلطۀ خود در جهان را در گرو در انحصار داشتن دانشهاي کليدي از جمله انرژي هسته‌اي مي‌دانند و در ايران گامهاي بلندي در جهت غني‌سازي اورانيوم برداشته شد.

البته همجوار بودن افغانستان با چهار کشور داراي توانايي هسته اي، خود، عامل مهمي در اين راستاست. تقويت و پيشرفت روزافزون اقتصادي و صنعتي چين و بروز اختلافات بيشتر ميان آمريكاييها و روسها را مي توان از عوامل ديگري دانست که، در مجموع، آمريكاييها را واداشت که دژ نظامي را در افغانستان مستحکم‌تر بسازند.

يکبار ديگر اين سؤال را مطرح مي‌کنيم که اهداف آمريكاييها از هجوم نظامي در اين کشور چه بود؟

آيا هدف، مسلط شدن بر کوهها و تپه‌هاي داراي اورانيوم بود؟

آيا هدف، مسلط شدن بر معادن دست نخورده بود؟

آيا هدف، مبارزه با القاعده و طالبان بود؟

آيا هدف، پخش و نشر دموکراسي در اين سرزمين بود؟

آيا هدف، ايجاد پايگاه نظامي قوي و ناظر و مراقب بر امور نظامي افغانستان و کشورهاي همسايه بود؟

به نظر مي‌رسد که، از ميان اين همه هدف احتمالي، هدف اصلي همان ايجاد پايگاه نظامي و تسلط بر اين کشور و مراقبت کشورهاي همسايه بود با گذشت زمان ثابت شد. آمريكائيان به اين هدف توجه بيشتري كردند و ديگران (ناتو) را نيز شريک ساختند، برخلاف ابعاد ديگر، مثل بازسازي که کمرنگ‌تر شده است.

ايجاد پايگاه نظامي در مرز ايران، تقويت پايگاه شنود و ... دال بر همين مطلب است. در اين هدف مقصد اصلي تأمين منافع ملي آمريكاييها بود و نه منافع مردم افغانستان.

1. \* مدرس دانشگاه علوم پزشكي فردوسي مشهد [↑](#footnote-ref-1)